

بعد از آنکه برای بار دوم یا شاید هم سوم، به تاریخ سه‌شنبه ۱۵ شهریورالمبارک، از سوی دوست نازنینام جناب حمیدآقای حقی گل، با لفظ کلف چُغُنْدِ «خان» مورد خطاب قرار گرفتم، پارگکی به شک افتادم که نکند واقعاً ترفیع مقام گرفته‌ام و خودم را خبر نکرده‌اند!

و به خودم (صدالبته به لفظ مبارک طُبسی) گفتم:

خا، یقی خان شده دِگه! حمیدآغا خُ اهل دُرُغِ دَرَم نیستن...!!

و سپس، این چند بیت، بازهم به لفظ مبارک و سه‌لیسِ طُبسی، به فیض صدور رسید...

درست لحظاتی که با این ابیات کلنچار می‌رفتم، در بدترین حالت تب و درد استخوان سرماخوردگی، گاه می‌لرزیدم و گاه عرق...! و چیزی که می‌خواستم درنیامد! - و فرض است که عذرخواهی کنم از همه‌ی دل‌بندان هم‌زادگاهی که این نظمک ناقابل را می‌خوانند؛ و درخواست بخشایش داشته باشم.

و لهُ اَیضاً،

در سعادتِ عظمایِ «خان» شدنِ خود گوید:

مَبْنِمُ دُوشَنه مَحْمُ بَرُمِ دِ غَال

پُنْدَری یَکِ بِلِچُم مَگِرَه

کَنْدُ وَاکِن مَزْنِم، وِل مَکْنَه

وَلی، وَاز مَمَگِرَه وُ، نَمَگَدَرَه

رُوم وَری بَر مَکْنِم... یَکِ خُ نِی

کِه گُیِم: نَگاه کُ بی، چِیزُم مَرَه!؟

مَدْنِم، نَپَهْرزِی مِ خُ نَفْتِنَدَه...

وَلی، یَکِ «کِت کِت» خَنْدَه دَرَه

مَگَه: هَی! جَنابِ خَان! تَرْفِیعِ تُو

شِرنِی فَقَد رُو وَر کِرْدَه دَرَه!

...

پس گُیه؛ خان شده م، کُلف شده م

کِه تَنَه م اَدُ دَرَوَرَه رَدِ نَمَرَه!!!

امضا: مَهدی خَان!!

شهریور ۱۳۹۰